

Dimensions of Injustice in Positive Law's Discrimination

Abozzar Abdi^{ID}

PhD., Student, Department of Public and International Law, Alborz Campus, University of Tehran,
Tehran, Iran. abdi14@ut.ac.ir

Abstract

The aim of the present research is to explain that if discriminations are not seen as part of a larger legal system and neglect the foundations of their own law, they lead to pure injustice. Of course, sometimes these injustices also arise from the intellectual confusion of the legislator who tries to preserve and develop the foundations of the legal system but either neglects its requirements or does not adhere to them. The relevant questions raised in this regard are how far positive discriminations just are or they should be placed within a specific spatial or temporal context, or which legal areas they include, also whether these discriminations can compensate for past injustices wherever there is injustice. To find out the answers it is hired an analytical method has been used also, leads to findings that sometimes differ from what is often discussed in legal literature. Justice, while having different dimensions, has a single meaning, placing each thing in its proper place. Its different meanings emerge based on the determined foundation for the legal system. Discriminations are used to establish a balance of justice, and their validity or invalidity measured based on the aforementioned foundations. In other words, a discrimination may be valid in one legal system and invalid in another. It is foundations that direct this issue. In this case, it seems that the application of positive discriminations in all legal systems has challenges the legislator, if not paying attention to them, disrupts the legal arena. It is for this reason that it is referred to as positive law discriminations because there must be a logical order between its components. If this is not taken into account, justice becomes the victim of discriminations that disrupt social order and prevent the achievement of common goods. The fundamental rights of human beings are the first stage of establishing justice, which is earnestly pursued in any society with earnestness and speed, even by using such law.

Keywords: Justice, Positive Discriminations, Right, Legal System.

Cite this article: Abdi, A. (2024). Dimensions of Injustice in Positive Law's Discrimination. *Philosophy of Law*, 3(2), p. 107-122. <https://doi.org/10.22081/PHLQ.2025.71019.1091>

Received: 2024-04-04 ; **Revised:** 2024-05-12 ; **Accepted:** 2024-06-02 ; **Published online:** 2024-09-23

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



<https://phlq.bou.ac.ir/>

ساحت‌های بی‌عدالتی در نظام تبعیض‌های مثبت

ابوذر عبدی^{۱۵}

دانشجوی دکتری، گروه حقوق عمومی و بین‌الملل، پردیس البرز، دانشگاه تهران، تهران، ایران. abdi14@ut.ac.ir

چکیده

هدف پژوهش حاضر تبیین این موضوع است که اگر تبعیض‌ها به صورت جزئی از نظام کلان حقوقی دیده نشوند و از مبانی نظام حقوقی خود غافل شوند؛ منجر به بی‌عدالتی محض می‌شوند. البته، گاه این بی‌عدالتی‌ها نیز ناشی از تشویش فکری قانون‌گذار است که سعی در حفظ و توسعه مبانی نظام حقوقی دارد؛ ولی یا از لوازم آن غافل است و یا به آن پایبند نیست. سؤالاتی که در این راستا مطرح می‌شوند عبارتند از: تبعیض‌های مثبت تا کجا عادلانه هستند؟ آیا باید در ظرف مکانی یا زمانی خاصی قرار گیرند؟ کدام حوزه‌های حقوقی را شامل می‌شوند؟ آیا هر جایی بی‌عدالتی باشد، این تبعیض‌ها می‌توانند جبران مافات کنند؟ برای پاسخ به این سؤالات از روش تحلیلی استفاده شده است؛ که به یافته‌هایی گاه متفاوت با آنچه غالباً در ادبیات حقوقی مطرح است، منجر می‌شود. عدالت، در عین داشتن ساحت‌های گوناگون، دارای معنای واحدی است که وضع هر شیء را در جای خود می‌داند. معانی مختلف آن، براساس مبنای تعیین شده برای نظام حقوقی فرصت بروز پیدا می‌کنند. تبعیض‌ها برای برقراری موازنه عدالت به کار بسته می‌شوند؛ که روایی یا ناروایی آنها نیز براساس مبانی فوق سنجیده می‌شود. به عبارت دیگر، ممکن است در یک نظام حقوقی، تبعیضی روا و در نظامی دیگر، ناروا باشد. این مبانی هستند که به این موضوع جهت می‌دهند. در این صورت، به نظر می‌رسد که به کارگیری تبعیض‌های مثبت در همه نظام‌های حقوقی، دارای چالش‌هایی است که قانون‌گذار در صورت عدم توجه به آنها عرصه حقوق را دچار اختلال می‌کند. از این جهت است که به نظام تبعیض‌های مثبت تعبیر شده است؛ زیرا باید نظامی منطقی بین اجزای آن برقرار باشد. در صورت عدم توجه به این امر، عدالت به قربانگاه تبعیض‌هایی می‌رود که موجب برهم خوردن نظم اجتماع و عدم وصول به خیرهای مشترک می‌شود. حقوق بنیادین انسان‌ها، اولین مرحله برقراری عدالت است که با سعی بلیغ در هر جامعه‌ای با جدیت و سرعت، ولو با استفاده از این نظام، به منصه ظهور می‌رسد.

کلیدواژه‌ها: عدالت، تبعیض‌های مثبت، حق، نظام حقوقی.

استناد به این مقاله: عبدی، ابوذر (۱۴۰۳). ساحت‌های بی‌عدالتی در نظام تبعیض‌های مثبت. *فلسفه حقوق*، ۳(۲)، ص ۱۰۷-۱۲۲.
<https://doi.org/10.22081/PHLQ.2025.71019.1091>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۶؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۷/۰۲

ناشر: دانشگاه باقر العلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان



<https://phlq.bou.ac.ir/>

۱. مقدمه

تبعیض، یکی از مظاهر ضد ارزش در حقوق است؛ تا جایی که وقتی از این واژه نام برده می‌شود، نوعی احساس ناخوشایند برای انسان به وجود می‌آید. به‌طور کلی، این واژه تبادر معنایی به امر ناموزون می‌کند. با این زمینه، گاه از آن جهت برقراری یا تحکیم عدالت استفاده می‌شود. عدالت به‌عنوان غایی‌ترین (یکی از غایی‌ترین) هدف (اهداف) حقوق، حلقه وصل انسان به سعادت است. هرگاه این امر مخدوش شود؛ درواقع، نظام حقوقی به‌درستی عمل نکرده است. این اختلال در اجرای عدالت، که منجر به بی‌عدالتی می‌شود؛ از راه‌های متفاوتی -حسب مورد- قابل ترمیم است. یکی از این راه‌ها، استفاده از تبعیض‌های مثبت است و بهره‌برداری از این موارد، نیاز به یک قاعده‌مندی خاص دارد که از آن، به «نظام تبعیض‌های مثبت» تعبیر می‌شود. این امر، بر این مطلب دلالت می‌کند که تبعیض‌های مثبت باید در نظام کلان حقوقی، مورد کاوش قرار گیرند و با توجه به خصوصیات این نظام کلان، وضع و اجرا شوند. به نظر می‌رسد، مهم‌ترین این موارد مبنا یا مبانی نظام حقوقی است که براساس آن، معانی و قواعد شکل می‌گیرند. حتی عدالت هم با تراکم معنایی که دارد با توجه به این مبانی نظام حقوقی، معنای غالب خود را می‌یابد و به قواعد حقوقی جهت می‌دهد. به همین دلیل، چیدمان تبعیض‌های مثبت و عدالت در نظام کلان حقوقی، سنجه‌های سترگ می‌خواهد. بنابراین، وقتی از «جنبه‌های بی‌عدالتی در نظام تبعیض‌های مثبت» سخن گفته می‌شود، نمی‌توان از این موارد غافل شد. عدالت، اصولاً در هر نظام حقوقی، معنای خاص خود را می‌یابد. در یک نظام، عدالت به معنای تساوی است. در نظامی دیگر، اعتدال است. به همین صورت معانی گوناگونی دارد. بدیهی است که تبعیض هم در این راستا معنای خود را می‌یابد. از مجموعه معانی گوناگونی که برای عدالت ترسیم شده، می‌توان مشترکاتی را استخراج کرد و بر این اساس، تبعیض، مجاز دانسته شده و یا مجاز دانسته نشود.

هدف پژوهش حاضر تبیین این موضوع است که اگر تبعیض‌ها به صورت جزئی از نظام کلان حقوقی دیده نشوند و از مبانی نظام حقوقی خود غافل شوند؛ منجر به بی‌عدالتی محض می‌شوند. البته، گاه این بی‌عدالتی‌ها نیز ناشی از تشویش فکری قانون‌گذار است که سعی در حفظ و توسعه مبانی نظام حقوقی دارد؛ ولی یا از لوازم آن غافل است و یا به آن پایبند نیست. سؤالاتی که در این راستا مطرح می‌شوند عبارتند از: تبعیض‌های مثبت تا کجا عادلانه هستند؟ آیا باید در ظرف مکانی یا زمانی خاصی قرار گیرند؟ کدام حوزه‌های حقوقی را شامل می‌شوند؟ آیا هر جا بی‌عدالتی باشد، این تبعیض‌ها می‌توانند جبران مافات کنند؟ برای پاسخ به این سؤالات از روش تحلیلی استفاده شده است؛ که به یافته‌هایی گاه متفاوت با آنچه غالباً در ادبیات حقوقی مطرح است، منجر می‌شود.

۲. منظومه عدالت و تبعیض

عدالت، اساس هر نظام حقوقی را شکل می‌دهد. هر قاعده یا مجموعه‌ای از قواعد، برای رساندن یک

جامعه به عدالت شکل می‌گیرند. هر جا که این امر نباشد، اینکه بتوان آن قاعده را جزئی از حقوق دانست، محل اشکال است؛ اما با توجه به شرایط بیرونی هر قاعده، صرف سازوکار موجود، کفایت وصول به عدالت را نمی‌کند. به‌ناچار، یکی از راه‌های رسیدن به آن، برقراری تبعیض است. تبعیض اگر در این حدود باشد، خود عدالت است؛ ولی اگر از این حدود خارج شد، بی‌عدالتی حاصل می‌شود. اینکه عدالت چیست و چگونه باید به آن نگرست، موضوعی بسیار پرماجرایی است و از عهد باستان تاکنون، بر آن قلم‌ها رفته، اندیشه‌ها به‌کار افتاده و خون‌ها ریخته شده است.

۲-۱. عدالت

۲-۱-۱. گستره معنایی

برای عدالت، معانی گوناگونی بیان شده، به‌طور کلی، از منظری برخی عدالت را قابل تعریف و تحدید ندانسته‌اند (مخالفتان) و برخی آن را قابل تعریف می‌دانند (موافقان).

مخالفتان: این گروه معتقدند که عدالت را براساس ذاتی که دارد، نمی‌توان تعریف کرد؛ بلکه براساس شرایط و حوزه‌های مورد بحث، معنای عدالت متفاوت می‌شود.

الف) جان راولز: از نظر راولز افراد، هریک عامل اخلاقی مستقلی هستند که برداشتی از خوبی دارند و در شرایط آزادی و برابری، اصول همکاری اجتماعی را با توافق یکدیگر تعیین می‌کنند. هیچ ارزش و حقیقتی مقدّم بر توافق نیست. همچنین، به این صورت نیست که اگر مرجعی در موضع بی‌طرفی باشد و بینش خالی از غرض‌ورزی داشته باشد، حق را تشخیص دهد. هر نظری مطرح می‌شود، شخصی است. تنها امری که می‌توان به آن تکیه کرد، رویه عملی مناسب برای گفت‌وگو و توافق است. اصول عدالت را طرف‌های مشارکت‌کننده ایجاد می‌کنند. به عبارت دیگر، روند گفت‌وگو برای تصمیم‌گیری مشترک بر وضع و تعیین اصول عدالت است؛ نه مشارکت در کشف حقیقتی که ارزش ذاتی دارد. به همین دلیل شرایط مهیاء شده برای گفت‌وگو، شرایط لازم برای توافق و قرارداد است و نه آنچه که برای دریافت حقایق مطلق لازم است (Rawls, 1971, p. 11). ارزش نظریه راولز در این است که یک روش عملی برای روند صحیح توافق فراهم می‌کند. راولز از آن، به عدالت رویه‌ای محض^۱ نام می‌برد (همان، ص ۱۰). انتقادی که به این نظریه وارد شده، دخالت دادن منافع شخصی افراد در تعیین اصول عدالت است. وی در پاسخ می‌گوید که به‌ناچار باید فرض را بر این گذاشت که، افراد حاضر در گفت‌وگو از حقایق ویژه مربوط به موقعیت اجتماعی خودشان و استعدادها و کمبودهایی که دارند بی‌خبرند. تا جایی که از ویژگی‌های روان‌شناختی خودشان هم بی‌اطلاع هستند. به همین دلیل، نمی‌توانند اصول عدالت را دستمایه اهداف شخصی خود قرار دهند (همان، ص ۱۳۶). در این نظریه، ارزش‌ها و اصول والا در نسیت مطلق هستند؛

یعنی نمی‌توان گفت که کدام‌یک از افراد حاضر در گفت‌وگوی مفروض، درست می‌گویند. از سوی دیگر، فضای فرضی که راولز ترسیم کرده است؛ امری انتزاعی بوده که با واقعیات جاری در زندگی بشر، همخوان نیست.

ب) مایکل والزر: والزر را هم می‌توان یکی از مهم‌ترین اثرگذاران در حوزه شناختی عدالت دانست. وی که دغدغه گذار از بی‌عدالتی را دارد، برای اینکه این امر را توصیف کند؛ ابتدا به بررسی مفهوم برابری می‌پردازد. از نظر وی، در دوران جدید، تنها برابری پیچیده^۱ راه‌حل عملی عبور از مسئله بی‌عدالتی است. در این موضوع، بین حوزه‌ها و شیوه عملکرد انسان‌ها دیوار کشیده می‌شود و در هر حوزه، برابری را متناسب با همان حوزه، تعبیر و تفسیر می‌کنند؛ برخلاف طرفداران برابری ساده، که با یک اقدام معین می‌خواهند برابری را در کل جامعه برقرار کنند. به نظر والزر، امکانات اجتماعی را در نهایت، می‌توان براساس سه اصل بین مردم تقسیم کرد: مبادله آزاد^۲ (همان‌گونه که فردگرایان خواهان هستند)، احتیاج^۳ (همان‌گونه که جمع‌گرایان در نظر دارند) و لیاقت^۴ (همان‌گونه که برخی اخلاقیون می‌خواهند). این سه اصل، باید در کنار هم باشند و هیچ‌یک به‌تنهایی، تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی را نمی‌پوشاند (Walzer, 1983, p. 21-26). به‌عبارت دیگر، در هر حوزه، ترکیبی از این سه اصل، مبنای مشروع و عملی برای تحقق برابری است. مهم اینکه در هر حوزه، باید براساس ویژگی‌های همان حوزه اقدام کرد. این انشقاق، مانعی بزرگ در راه ایجاد یا ادامه حیات استبداد^۵ به وجود می‌آورد. بین حوزه‌های متفاوت، دیواری در برابر انتقال قدرت و امکانات به‌دست آمده در یک حوزه به سایر حوزه‌ها است. این امر، اولین شرط برقراری برابری است، که کسی که در بازار ثروتمند است، در عرصه سیاست قدرتمندتر از بقیه نباشد، یا در عرصه عمومی زندگی اجتماعی دارای امتیاز ویژه نگردد (همان، ص ۶۰-۶۱). نظریه والزر همچون راولز، برداشتی کثرت‌گرایانه از عدالت است. با این تفاوت که وی برای نظریه خود سه اصل ثابت که در همه حوزه‌ها مجرا است، مطرح می‌کند. هرگاه، این سه اصل نباشند و حوزه‌های گوناگون برابری خلط شوند، بی‌عدالتی موجود می‌شود. اینکه در واقعیت، چگونه می‌توان بین این سه اصل سازش ایجاد کرد؛ امری مهم و شاید در برخی موارد محال باشد. تا اینجا، نکته مشترک هر دو نظریه، نبود تعریف واحدی از عدالت است. نظریه‌های دیگر، همچون وارنکه (Warnke, 1993, p.14) یا هایک^۶ (Hayek, 1979, p.62-100) در این راستا، با تفاوت‌هایی قابل بررسی است که جهت ایجاد، صرف‌نظر

۱. برابری که در پی انشقاق جامعه در هر حوزه به نحو خاصی به مرحله اجرا گذاشته می‌شود.

2. Free Exchange

3. Need

4. Desert

5. Tyranny

6. Hayek

می‌شود. در مقابل، گروه دیگری وجود دارد که به مفهوم عدالت به عنوان حقیقتی مطلق می‌نگرند و آن را فرازمانی و فرامکانی توصیف می‌کنند. مهم‌ترین آنها در این خصوص، ارسطو است.

موافقان: این گروه، برخلاف نظرات فوق می‌گویند که عدالت همچون بسیاری از مفاهیم اخلاقی، دارای تعریفی مشخص است. به همین دلیل، ساختمان فکری خود را بر این مورد بنا می‌کنند. ارسطو عدالت را در دو سطح مطرح می‌کند. یکی معنای عام، که آن را مطلق فضیلت می‌داند و دیگری معنای خاص، که در عرض فضایل دیگر به عنوان فضیلت جزئی به حساب می‌آورد. بین معنای عام و خاص عدالت، رابطه طولی وجود دارد که نسبت آن، جزء به کل است (ارسطو، ۱۳۷۸، ص ۱۶۹). نویسنده‌ای با طرح حوزه‌های گوناگون، معنای عدالت را بسط و شرح داده که در نهایت، با بهره‌گیری از الگوی ارسطو، یک معنا را بر سایر معانی، عام تلقی می‌کند و بقیه موارد را مصداقی از آن می‌داند. در ادامه با بهره‌گیری از تقسیم وی، به نشان دادن امر عدالت نزد ارسطو پرداخته می‌شود. از نظر وی، می‌توان پنج حوزه معنایی به شرح ذیل برای عدالت در نظر گرفت:

(الف) توازن، تناسب، سازگاری و هماهنگی میان اجزای یک مجموعه: این وصف برای کلیت روح آدمی یا جامعه است. نقطه مقابل آن، ناهماهنگی و عدم توازن است، و نه ظلم.

(ب) میانه‌روی، رعایت حد وسط، اعتدال و انصاف: این معنا برخلاف معنای قبل، برای وصف فعل فرد است؛ و نه کلیت نظام اجتماعی یا روح آدمی. قاعده حد وسط ارسطو در تبیین فضایل و اینکه او عدالت را حد وسط میان ظلم و انظلام می‌داند، با این معنا منطبق است.

(پ) راستی، درست‌کرداری، وضع بایسته یا وضع شیء در موضع خود: در این معنا، عدالت کار درست و سزاوار مطابق با حق تلقی می‌شود. معنای عامی که ارسطو در نظر گرفته است، یعنی مطلق درست‌کرداری و پیروی از قوانین، مطابق با این معنا است.

(ت) رعایت استحقاق‌ها و شایستگی‌ها: به این معنا که رفتار، قانون، سیاست یا وضعیتی که در آن حق هرکسی به او داده شده و شایستگی‌ها رعایت شده است، عادلانه محسوب می‌شود.

(ث) مساوات، تقسیم مساوی خیرهای عمومی، تعدیل نابرابری‌ها، بی‌طرفی و عدم تبعیض: در این معنا عدالت، احترام و توجه یکسان به همه و تبعیض ناروا قائل نشدن میان افراد است.

از نظر این نویسنده، ارتکاز عرفی، عدالت را حقیقتی چندپاره نمی‌داند، بلکه می‌توان گفت که عدالت، اشتراک معنوی است. از نظر وی، عدالت در یک سطح، دغدغه مشترک بشری بوده و در همه حوزه‌های عدالت جاری است و در سطح دوم، صورت‌های خاص عدالت است که هر کدام در حوزه به خصوصی از موقعیت‌ها ظهور دارد (توسلی، ۱۳۹۳، ص ۲۱). در این الگو می‌توان معنای وضع بایسته از عدالت را معنای عام دانست و سایر معانی را به حوزه‌های جزئی تسری داد (همان، ص ۳۳-۳۲). لذا، در این کاربرد باید این معنا را توصیف دانست که هر رفتاری را عادلانه یا غیرعادلانه می‌داند. در این راستا،

تاحدودی از تعبیر والزر هم بهره‌برداری شده است؛ با این تفاوت که عدالت را در مُحاق نسبیت فرو نمی‌کاهد. به نظر می‌رسد الگوی ارسطویی برای عدالت که طرفداران زیادی هم دارد، قابل قبول‌تر باشد؛ زیرا درست است که حوزه‌های گوناگونی برای توصیف عادلانه یا غیرعادلانه بودن یک امر وجود دارد؛ ولی حلقه وصلی لازم است تا این معانی را کنار هم بنشانند و در نظام حقوقی که ثبات قواعد یکی از ویژگی‌های آن است، وحدت در کثرت رعایت شود.

۲-۱-۲. اقسام عدالت

می‌توان اقسام گوناگونی از عدالت را تصور کرد که معنای واحدی بر آنها حاکم است؛ ولی حسب موقعیت‌ها و حوزه‌های بحث، ظهور خاص پیدا می‌کنند. لذا، تقسیم عدالت به ساحت‌های گوناگون از این منظر قابل بررسی است.

عدالت توزیعی و معاوضی: این تقسیم، جزء مشهورترین تقسیم‌بندی‌های عدالت است که سابقه دیرینی هم دارد. عدالت معاوضی، به معنی ارائه دقیق حقوق هرکس بدون دخالت دیگران بوده و عدالت توزیعی، به معنای تقسیم ثروت توسط دولت است.

عدالت بین نسلی و درون نسلی: تمایز بین این دو حوزه، هرچند دقیق نیست، ولی با توجه به موضوعات خاصی که در فلسفه سیاسی و اقتصادی با این کلیدواژه‌ها کلید خورده است؛ می‌توان گفت عدالت درون نسلی به موضوعاتی مانند عدالت اجتماعی، عدالت بین کشورهای غنی و فقیر، عدالت جنسیتی و عدالت بین‌نژادی تمرکز می‌کند. در حالی که، موضوعات بین نسلی بیشتر بر جنبه‌های جهانی، قاره‌ای، ملی و منطقه‌ای درخصوص نسل‌های مختلف بشر تمرکز می‌کند (Tremmel, 2006, p.4).

عدالت کیفری و ترمیمی: در عدالت کیفری، به تناسب بین جرم و مجازات تأکید شده و در عدالت ترمیمی، بر ترمیم (جبران) جرم و آثار آن تأکید می‌گردد. در نسبت این دو، گاه عدالت ترمیمی برای رسیدن به عدالت کیفری دانسته شده و گاه مجزای از هم تلقی می‌شوند.

به این اقسام، می‌توان اقسام دیگری از عدالت را اضافه کرد که معنای کلیه آنها را می‌توان در همان وضع، بایسته دانست که در هر حوزه‌ای معنای خاص خود را می‌یابد.

۲-۲. تبعیض

تبعیض در لغت به معنای پاره‌پاره کردن، جزء جزء کردن چیزی و غیره (دهخدا، ۱۳۶۵، ج ۱۴، ص ۳۳۷)، یا بعضی را بر بعضی برتری دادن، بین دو یا چند کس مساوی، یکی یا بعضی را امتیاز دادن و رجحان بعضی بر بعضی بدون مرجح (معین، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۰۲۴) است. در اصطلاح حقوقی نیز به معنای نقض اصل برابری افراد است. موجبات ایجاد تبعیض می‌تواند، رنگ، نژاد، جنسیت، مذهب، ملیت، زبان، دارایی یا عقیده باشد (Kellough, 2006, p. 87). تبعیض، ضد عدالت است. این دو، در جهت

کاملاً مخالف حرکت می‌کنند که نشان‌دهنده اهداف متفاوت این دو مفهوم است. اینکه چگونه می‌توان بین دو امر، سازش ایجاد کرد؛ موضوعی بسیار مهم است که در صورت موفقیت، سعادت بشر دست‌یافتنی است.

۲-۲-۱. جایگاه تبعیض در انواع عدالت

در معانی گوناگونی که از عدالت بیان شد، تبعیض می‌تواند معنای متفاوتی به خود بگیرد.

جدول ۱- تکرر مفهومی عدالت و تبعیض

معانی تبعیض	معانی عدالت
عدم توازن، تناسب، هماهنگی	توازن، تناسب، هماهنگی
افراط، تفریط	میانروی (حد وسط)، اعتدال
وضع ناشایسته و عدم حضور شیء در جای خود	وضع بایسته، حضور شیء در جای خود
ارج نهادن بی‌لیاقت‌ها	رعایت لیاقت‌ها
ناابرازی در تقسیم	مساوات، تقسیم مساوی

با بررسی اسناد بین‌المللی حقوق بشری، معنای اخیر عدالت به‌عنوان عدم تبعیض، به‌کار گرفته شده است. به‌عنوان مثال، در کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان، به تساوی مطلق زن و مرد اشاره شده است (عبدی، ۱۴۰۱).

۲-۲-۲. اثر مبانی حقوق بر نظام تبعیض‌های مثبت

مبنا در حقوق، به دنبال چارایی ایجاد الزام قاعده حقوقی است. اینکه چرا باید از یک قاعده حقوقی تبعیت کرد، به مبنا یا قاعده برمی‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۵، ص ۱۹). مبانی گوناگونی را می‌توان در این خصوص مطرح کرد. به‌عنوان مثال، فردگرایان مبنا یا قاعده حقوقی را حاکمیت اراده افراد می‌دانند یا جمع‌گرایان قاعده برآمده از جمع را الزام‌آور می‌دانند. هر مبنا یا با مفهومی از عدالت تناسب معنایی دارد. اگر معنای تساوی (اصل برابری)، افاده معنا از عدالت گردد؛ بدیهی است که هر قاعده حقوقی که برخلاف آن وضع شود، تبعیض است.

۲-۲-۳. چستی روایی تبعیض

روایی یا ناروایی تبعیض به این امر برمی‌گردد که در حوزه یا حوزه‌هایی، بی‌عدالتی حاصل شده است و تبعیض باید جهت رفع آن ایجاد شود؛ یعنی به نفع محرومان یا کسانی که حقشان ضایع شده، مقررات یا حقوقی را وضع کرد که برای غیر آنها وجود ندارد یا به اندازه این گروه محروم، دارای امتیاز نیستند. لذا، در اینجا به این تبعیض، روا می‌گویند. ولی اگر در جایی که عدالت برقرار است و ترازوی آن، کار خود را درست انجام می‌دهد، امتیازی ویژه برای فرد یا افراد خاص از یک گروه و یا گروه‌های خاص از یک

اجتماع قائل شویم، مبادرت به تبعیض ناروا کرده‌ایم.^۱ اینکه روایی یا ناروایی تبعیض چگونه سنجیده می‌شود، به حوزه تعیین مبنای نظام حقوقی برمی‌گردد. هر مبانی که انتخاب شود، تعیین قواعد تبعیض‌آمیز هم، براساس آن سنجیده می‌شود. مثلاً در فقه امامیه، حق طلاق برای زوج است، مهریه حق زوجه است، تمکین در برابر نفقه قرار می‌گیرد و امثال آن، عدالت است (وضع بایسته). در صورتی که، همین قواعد در نظام حقوق بشری، تبعیض است (به جهت عدم رعایت تساوی) (Besson, 2008, p. 37). لذا، روایی یا ناروایی تبعیض با توجه به معانی عدالت و مبانی آن، تعیین می‌شود.

۳. صورت‌های بی‌عدالتی در نظام تبعیض‌های مثبت

در منظومه عدالت و تبعیض، اگر تبعیض‌ها در جای خود قرار نگیرند، یا به‌درستی وضع نشوند؛ موجب بی‌عدالتی در نظام حقوقی می‌شوند. اختلال در نظام حقوقی، موجب اختلال در عملکرد افراد در جامعه و درنهایت، بی‌نظمی و بی‌هویتی یک جامعه می‌شود. در ادامه به مواردی پرداخته خواهد شد که در آنها، تبعیض‌ها موجب بی‌عدالتی در معنای «وضع بایسته» می‌شوند. برخی از این موارد، مغفول‌اند و برخی دیگر، علی‌رغم تشهیر، به‌کار گرفته می‌شوند.

۳-۱. تعارض معانی - خروجی متعارض

هر نظام حقوقی باید با کاربست مبانی که از آنها آیشخور دارد، قواعد متناسب با آن مبانی را وضع و اجرا کند. در این خصوص، هر نظام حقوقی با از مبنای واحدی سرچشمه می‌گیرد، یا اینکه از مبانی گوناگونی بهره می‌برد. معمولاً کمتر نظام حقوقی را می‌توان یافت که تک‌مبنایی باشد. با این حال، وحدت‌گرایی در این حوزه، طرفداران خاص خود را دارد. این گروه، معمولاً برخورد با آرای دیگران را در جهت تعدیل یا تغییر مبانی خود برنمی‌تابند. در مقابل، اکثر نظام‌های حقوقی دارای کثرت در مبانی هستند؛ یعنی همزمان چند مبنا برای قانون‌گذار وجود دارد؛ تا براساس آنها به وضع قاعده بپردازد. این کثرت‌گرایی، خود به دو نوع کثرت‌گرایی استقلالی و کثرت‌گرایی سلسله‌مراتبی تقسیم می‌شود. در کثرت‌گرایی استقلالی، همه مبانی موجود دارای اعتبار و ارزش یکسان برای قانون‌گذار است. مثال بارز این نوع از کثرت‌گرایی می‌تواند برخی از کشورهای لیبرال باشد (شهابی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۰-۱۵۱).^۲

در کثرت‌گرایی سلسله‌مراتبی، در عین اینکه مبانی متعددی وجود دارد؛ ولی در میان آنها یکی از

۱. برای پرداختن به بحث، از تبعیض‌های مثبت (Positive Discrimination) که در ادبیات حقوقی ما معادل تبعیض‌های روا انگاشته شده است، استفاده می‌شود، تا حامل بار ارزشی آن نباشیم. برای مطالعه بیشتر رک: عمرانی، بکشلو و محمدی، ۱۴۰۱، ص ۱۱۰.

۲. البته همین جوامع هم تا حدودی توانسته‌اند میان مبانی گوناگون سازش ایجاد کنند؛ زیرا بالآخره خود لیبرالیسم هم دارای حدودی است که تعارض سایر مبانی با خود را تا اندازه‌ای هضم می‌کند.

مبنای از برتری برخوردار است. در صورتی که بین این مبانی تعارض حاصل شود، اولویت با مبنای برتر است. در این خصوص، می‌توان نظام حقوقی ایران را مثال زد. در جامعه ایرانی با داشتن چند سرچشمه اصلی فکری (طباطبایی، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۳۵) برای قانون‌گذار، اولویت اصلی از سوی اصل چهارم قانون اساسی، به شرع اسلامی (فقه شیعه امامیه) داده شده است. به همین دلیل عدالت در هرکدام از این نظام‌های حقوقی، معنای متفاوتی خواهد داشت. در کثرت‌گرایی استقلالی، خروجی معنایی، تساوی است و هرکدام از مبانی که وجود دارد، باید به کار گرفته شوند. در این صورت، عدالت، عین تساوی خواهد بود.

در کثرت‌گرایی سلسله‌مراتبی، خروجی معنایی، وضع بایسته است؛ یعنی هر مبنایی باید در جای خود به کار گرفته شود که درنهایت، حق تقدم با یک مبنا خواهد بود. البته، معنای اعتدال از عدالت هم می‌تواند در این حوزه به کار گرفته شود؛ ولی تا جایی که با مبنای اصلی مخالف نباشد.

تشخیص اینکه نظام حقوقی با کدام‌یک از این دسته‌بندی‌ها ارتباط دارد، امری مهم است. در کثرت‌گرایی هم باید روشن شود که کدام نوع آن مدنظر است. در این صورت تبعیضی که خلاف آن وضع شود، ناروا است. تلاقی معرفتی از تبعیض‌ها با مبانی حقوقی، امری پیچیده بوده و سنجش آن بسیار تأثیرگذار در روایی یا ناروایی تبعیض‌ها خواهد بود.

۳-۲. الزامات قاعده‌گذاری در تبعیض‌های عادلانه

در ادامه به مواردی پرداخته می‌شود که قانون‌گذار حکیم، در وضع قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز باید به آنها در ذیل مبحث قبلی توجه کند. از این طریق، تبعیض‌ها قاعده‌مند شده و با حدود مشخص، درصدد برقراری عدالت خواهند بود. در غیر این صورت، خود موجب بی‌عدالتی خواهند بود که از آن، به جنبه‌های بی‌عدالتی تبعیض‌ها یاد می‌شود.

۳-۲-۱. عدم مغایرت با اصول حقوقی

بعد از روشن شدن معانی عدالت و کاربست مبنای متناسب با آن، اصولی در نظام حقوقی شکل می‌گیرد که در ابتدا، قوانین موضوعه براساس آن شکل گرفته و هرجایی هم که قانون موضوعه وجود نداشته باشد، با اتکال به این اصول، نتیجه امر روشن می‌شود (حیاتی، ۱۳۹۷، ص ۴۰). این امر هم بدیهی است؛ زیرا قانون نمی‌تواند تمامی ابعاد زندگی آدمی را پیش‌بینی کند. اینکه اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی اعلام کرده‌اند که در صورت نبود قوانین مدون، قاضی مکلف است براساس مفاد یا روح قانون، تکلیف پرونده را روشن کند، به همین امر اشاره می‌کند. در اینجا اصول کلی حقوقی، راهگشا خواهند بود. بنابراین، قانون‌گذار باید در تعیین موارد و محدوده تبعیض‌ها به اصول برآمده از نظام حقوقی خود، توجه کند و مخالف آنها قانون‌گذاری نکند.

۳-۲-۲. تفکیک بین انواع حق‌ها

در الزامات تبعیض‌های مثبت، تفکیک روشن و مرزداري به گستره وسیع حق‌ها دیده نشده است. همین امر، خود موجب اعوجاج نظری و عملی شده که قانون‌گذار را هم دچار سردرگمی کرده است. بنابراین، ضروری است در مرحله اول با برقراری خطوط راهنما، دایره‌ای از حقوق بنیادین تعریف شود و سپس، عوامل مستقیم و غیرمستقیمی که موجب ضربه زدن به این حقوق می‌شود، مورد شناسایی قرار گیرد و حسب مورد، این عوامل قطع و تبعیض‌های لازم با ملاحظات مورد اشاره در این خصوص وضع شود (حبیب‌نژاد و بگدلی، ۱۳۹۷، ص ۲۴-۲۳). این امر، در نقاط محروم که گاه از حقوق اولیه‌ای مثل آب هم محروم هستند، بیشتر خودنمایی می‌کند.

۳-۲-۳. روش

برای برقراری تبعیض‌های مثبت، روش‌های مختلفی معرفی شده است.^۱ ولی آیا تنها روش رفع بی‌عدالتی، وضع تبعیض‌های مثبت است؟ یا اینکه در کنار این، می‌توان از روش‌های دیگری بهره جست؟ به نظر می‌رسد که وضع مقررات تبعیض‌آمیز، تنها روش جبران بی‌عدالتی‌ها نیست؛ بلکه می‌توان از زمان عدول از آن مقررات خلاف عدالت از نقطه اکنون به آینده، به کسانی که با آنها به بی‌عدالتی رفتار شده است، امتیازهایی خاص داد. این امتیازها نه مقررات تبعیض‌آمیز، بلکه اقداماتی در جهت التیام افراد یا گروه‌هایی است که از آن مقررات رنج برده‌اند (Patrick, 2004). به عنوان مثال، دولت‌ها در این راستا می‌توانند با اعطای وام، زمین، کمک‌های بلاعوض و غیره، بی‌عدالتی‌های رفته را تا حدودی التیام بخشند. در این صورت با تشخیص صحیح حوزه‌های مربوطه، می‌توان از وضع مقررات تبعیض‌آمیز، حداقل در موارد حساس جلوگیری کرد و درصدد التیام بخشی افراد یا گروه‌های مورد ستم برآمد. این روش، اگرچه شاید نتواند همه آلام وارده را جبران کند، ولی حداقل از برخی تالی فاسدهای مقررات تبعیض‌آمیز جلوگیری می‌نماید (محمدی، ۱۳۹۴، ص ۱۴۹).

۳-۲-۴. زمان

برخی معتقدند تبعیض‌های مثبت، ناظر بر گذشته است (گرچی از ندریانی، طبری و میر محمدصادقی، ۱۳۹۰، ص ۳۵۸). این امر، قدری مبهم است؛ زیرا ابتدای این گذشته و انتهای آن روشن نیست؛ یعنی معلوم نیست که زمان گذشته از چه نقطه‌ای شروع و در چه نقطه‌ای تمام می‌شود. نکته قابل ذکر این است که، ممکن است مقررات گذشته در زمان خود عادلانه بوده؛ ولی براساس معیارهای اکنون ناعادلانه باشند. در این صورت، این تناقض چگونه قابل حل خواهد بود؟ موضوع دیگر اینکه، گفته شده که وضع تبعیض‌های مثبت، موقتی است؛ یعنی بعد از مدتی باید به حالت قبل از آن برگردد (همان). واقعیت این

۱. از جمله روش ذخیره، سهمیه‌بندی، رقابت خاص، معافیت، کمک در گزینش و روش‌های ترکیبی (فکوهی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۲).

است که همچون تعیین «زمان گذشته»، «تاریخ موقتی بودن» هم روشن نیست. به عنوان مثال، ممکن است در جهت جبران از دست دادن عضوی از یک خانواده در اثر جنگ، تبعیض‌های مثبت برای آن خانواده در جهت معافیت از خدمت وظیفه عمومی یا استخدام قائل شد؛ ولی موضوع موقتی بودن در این خصوص، معلوم نیست. همچنین، در برخی حوزه‌های دیگر مثل حقوق زنان گفته می‌شود که چون جوامع قبلی، پدرسالار یا مردسالار بوده‌اند؛ در حق زنان اجحاف شده است. بدون ورود مجدد به بحث معانی عدالت، باید گفت، اول اینکه، چند نسل آینده باید دچار تبعیض بشوند تا حقوق زنان نسبت به گذشته جبران شود؟ دوم اینکه، با این ترازو در حق زنان نسل‌های قبل اجحاف شده، چرا باید زنان نسل‌های بعدی از آن بهره‌مند شوند؟

۳-۲-۵. مسئله شایستگان

یکی از معانی که در مورد عدالت گفته شد، رعایت لیاقت‌ها است. اگر این موضوع رعایت شود؛ مقررات حاکم در وضع بایسته قرار گرفته‌اند. حال با تمام ایرادهایی که به تبعیض‌های مثبت وارد شده است، وقتی این تبعیض‌ها برقرار می‌شود؛ درواقع ممکن است بی‌لیاقت‌ها بر مصدر اموری قرار گیرند که موجب اختلال در دیگر حوزه‌ها (و حتی حوزه‌های کلان شوند). به فرض در مقررات استخدامی، برای گروهی با وضع این‌گونه تبعیض‌ها مناصبی تعبیه شود و اینها بخواهند در آن مصدرها فعالیت کنند؛ در صورتی که توان علمی و عملی لازم را در این خصوص ندارند. در این صورت، نظام حقوقی برای جبران یک چالش، با چالشی دیگر درگیر می‌شود. ناگفته نماند که، استفاده از این امتیازها توسط افراد یا گروه‌های برخوردار، حتی اگر شایستگی امر تبعیض‌آمیز را هم داشته باشند، ممکن است به اعتمادبه‌نفس این گروه لطمه بزند. به عنوان نمونه، کسی که با امتیاز فوق دارای سهمیه ورود به دانشگاه بوده و به دانشگاه هم وارد می‌شود، در نگاه دیگران فردی ضعیف تصویر می‌شود (باریکلو و فاطمی‌نژاد، ۱۳۹۹، ص ۱۴۹).

۳-۲-۶. وجه عملی

با فرض پذیرش تبعیض مثبت، دولت‌ها باید یک برنامه دقیق و منظم جهت رسیدن به اهداف تعیین شده، داشته باشند. همچنین، با فرض اینکه چنین برنامه‌ای تدوین شده باشد، جنبه عملیاتی پیدا کردن این برنامه، مهم‌تر جلوه می‌نماید. امری که حداقل در کشورهای در حال توسعه با سختی‌های فراوان همراه است؛ تا جایی که موضوع را در برخی حوزه‌ها به امر محال می‌کشاند. همچنین، از جنبه عملی و در واقعیت، ثمربخشی این تبعیض‌ها مورد تردید قرار گرفته است (فیگنر، ۱۳۸۸، ص ۱۵). به نظر مخالفان تبعیض مثبت، این نوع تبعیض‌ها همان تبعیض معکوس^۱ یا تبعیض نو است (Sher, 1975)؛ زیرا برای گروهی، این تبعیض‌ها مثبت و برای گروهی دیگر این تبعیض‌ها منفی است؛ زیرا در شرایط برابری که این

افراد یا گروه‌ها قرار دارند، به گروهی همچنان تبعیض می‌شود. مثل اینکه برای زنان، تبعیض‌هایی مثبت برای دستیابی به موقعیت‌های شغلی یا تحصیلی فراهم شود. این امر در صورتی که شرایط برابر وجود داشته باشد، در حق مردان تبعیض منفی است. به خصوص اینکه، این فرصت‌ها برای همه کافی نباشد. در این صورت، برای از بین بردن بی‌عدالتی نسبت به برخی افراد یا گروه‌ها، در حق سایر افراد یا گروه‌ها بی‌عدالتی تجویز می‌شود.

۳-۲-۷. انشقاق درون و بیرون گروهی

یکی دیگر از آثار تبعیض مثبت می‌تواند این باشد که از یک سو، بین افراد یک گروه که همگی از موقعیت یکسان جهت برخورداری از تبعیض‌های مثبت شده برخوردار نیستند، انشقاق ایجاد کند. علاوه بر اینکه، فرصت‌های ایجاد شده برای همه افراد، الزاماً منجر به برخورداری همه آنها نمی‌شود؛ زیرا ممکن است برخی، از شرایط بهتری در جهت استفاده از آن موقعیت‌ها برخوردار باشند. در این خصوص، راهکار تبعیض مثبت در تبعیض مثبت، پیشنهاد شده است (فکوهی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۶). این مفهوم نیز با چالش‌هایی روبه‌رو است. از سوی دیگر، بین گروه برخوردار از تبعیض‌های مثبت و سایر گروه‌ها نیز تنش و برخورد حاصل می‌شود. به همین دلیل موضوع باید از لحاظ جامعه‌شناسی حقوقی مورد واکاوی قرار گیرد.

۳-۲-۸. تفسیر

در حقوق، هر قاعده‌ای که خلاف اصل باشد، باید تفسیر مضیق شود (حیات، همان، ص ۳۱). این امر در قوانین حقوقی و کیفری، دارای سابقه‌ای طولانی است. به عنوان مثال، در قوانین کیفری گفته می‌شود که تا جای امکان باید قوانین را تفسیر مضیق و به نفع متهم صورت داد، یا در قراردادها با توجه به اصل حاکمیت اراده، باید قوانین را اصولاً تکمیلی دانست و در امری بودن آنها تفسیر مضیق به کار گرفته شود (Black, 1984, p. 164). برخلاف آن، اصل تفسیر موسّع وجود دارد که مفسّر خود را مقید به متن قانون نمی‌داند و بیشتر به علت وضع قانون توجه می‌کند. در کنار این دو نوع تفسیر، تفسیر منطقی وجود دارد که ارکان آن عبارتند از: الف) ماده قانونی با مورد لاحق یا سابق آن، ب) ملاحظه سیاق و نظم مواد مجاور ماده مورد تفسیر، پ) ملاحظه علت وضع آن ماده، ت) منظور نمودن عناوین اصلی و فرعی ماده مورد تفسیر (رحیمی، منتی‌نژاد و حقیقی، ۱۳۹۹، ص ۹).^۱ به نظر می‌رسد با توجه به مباحث قبلی، باید قائل به تفسیر مضیق بود؛ زیرا اصل بر نبود تبعیض و حاکمیت قانون کرامت‌مدارانه عادلانه است. برقراری تبعیض، یک وضعیت استثنائی است که در حالت ضرورت حاکم می‌شود. در موارد شک باید به اصل،

۱. البته این روش‌ها از حیث ماهیت تفسیر تقسیم شده است.

یعنی حاکم ندانستن تبعیض نظر داد. به خصوص اینکه برقراری یک تبعیض، خود دارای چالش‌های گوناگونی است.

۴. نتیجه‌گیری

عدالت، در عین داشتن ساحت‌های گوناگون، دارای معنای واحدی است که وضع هر شیء را در جای خود می‌داند. معانی مختلف آن، براساس مبنای تعیین‌شده برای نظام حقوقی فرصت بروز پیدا می‌کنند. تبعیض‌ها برای برقراری موازنه عدالت به کار بسته می‌شوند؛ که روایی یا ناروایی آنها نیز براساس مبانی فوق‌سنجیده می‌شود. به عبارت دیگر، ممکن است در یک نظام حقوقی، تبعیضی روا و در نظامی دیگر، ناروا باشد. این مبانی هستند که به این موضوع جهت می‌دهند. در این صورت، به نظر می‌رسد که به کارگیری تبعیض‌های مثبت در همه نظام‌های حقوقی، دارای چالش‌هایی است که قانون‌گذار در صورت عدم توجه به آنها عرصه حقوق را دچار اختلال می‌کند. از این جهت است که به نظام تبعیض‌های مثبت تعبیر شده است؛ زیرا باید نظامی منطقی بین اجزای آن برقرار باشد. در صورت عدم توجه به این امر، عدالت به قربانگاه تبعیض‌هایی می‌رود که موجب برهم خوردن نظم اجتماع و عدم وصول به خیرهای مشترک می‌شود. حقوق بنیادین انسان‌ها، اولین مرحله برقراری عدالت است که با سعی بلیغ در هر جامعه‌ای با جدیت و سرعت، ولو با استفاده از این نظام، به منصه ظهور می‌رسد.

منابع

- ارسطو (۱۳۷۸). *اخلاق نیکوماخوس*. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: طرح نو.
- باریکلو، علیرضا؛ فاطمی‌نژاد، سید حسین (۱۳۹۹). روایی و کارایی تبعیض در احقاق حقوق زنان. *حقوق اسلامی*، ۱۶(۶۵)، ص ۱۶۱-۱۳۳.
- توسلی، حسین (۱۳۹۳). عدالت در ساحت اجتماعی. *آیین حکمت*، ۶(۲۲)، ص ۴۰-۷.
- حبیب‌نژاد، سید احمد؛ بگدلی، علی (۱۳۹۷). بایسته‌های فقرزدایی در بستر سیاست‌های تبعیض مثبت در نظام تقنینی ایران. *دین و قانون*، شماره ۲۰، ص ۱۱-۳۵.
- حیات، علی‌عباس (۱۳۹۷). مفهوم اصل حقوقی و مقایسه آن با قاعده حقوقی (مطالعه تطبیقی در حقوق ایران و فرانسه). *دانش حقوق مدنی*، ۷(۱۴)، ص ۴۴-۲۹.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۵). *لغت‌نامه دهخدا*. تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۴.
- رحیمی، فتح‌اله؛ منتی‌نژاد، صادق؛ حقیقی، مهری (۱۳۹۹). جایگاه تفسیر مضیق قوانین در حقوق عمومی؛ با تأکید بر مقایسه تفسیری در حقوق کیفری با حقوق اساسی و اداری. *دانش حقوق مالی*، ۴(۱۴)، ص ۲۱-۵.
- شهابی، مهدی (۱۳۹۴). کثرت‌گرایی حقوقی؛ تأملی در چیستی مبنای التزام‌آوری قاعده حقوقی و متغیرهای تحول نظام حقوقی. *پژوهش حقوق عمومی*، ۱۷(۴۸)، ص ۱۶۳-۱۳۵.
- طباطبایی، جواد (۱۳۹۹). *تأملی درباره ایران*. تهران: مینوی خرد، ج ۱، چاپ چهارم.
- عبدی، ابودر (۱۴۰۱). *ملاحظات بر کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان*. در: دومین همایش حقوق، فقه و فرهنگ.
- عمرانی، سلمان؛ بکشلو، رضا؛ محمدی، محمدرضا (۱۴۰۱). تبعیض مثبت یا تبعیض ناروا؟ تأملی بر مفهوم‌شناسی تبعیض در نظام حقوقی ایران؛ مطالعه موردی بومی‌گزینی استخدامی. *حقوق اداری*، ۹(۳۰)، ص ۱۲۷-۱۰۵.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۴). سازوکار تبعیض مثبت به مثابه ابزار محرومیت‌زدایی با نگاهی به موقعیت زنان در ایران. *پژوهش زنان*، ۳(۳)، ص ۱۴۱-۱۱۵.
- فیگنز، کیت (۱۳۸۸). *زنان و تبعیض: تبعیض جنسی و افسانه فرصت‌های برابر*. ترجمه اسفندیار زندپور. تهران: گل‌آذین، چاپ سوم.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵). *مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران*. تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجاه و یکم.
- گرچی‌ازندریانی، علی‌اکبر؛ طبری، حامد؛ میرمحمدصادقی، مریم (۱۳۹۰). تبعیض مثبت: تبعیض عادلانه یا درمان اثرات تبعیض. *تحقیقات حقوقی*، شماره ۵۵، ص ۳۶۳-۳۳۱.
- محمدی، حمزه (۱۳۹۴). *تبعیض روا در نظام حقوقی ایران*. تهران: مجد.
- معین، محمد (۱۳۸۸). *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر، ج ۱، چاپ بیست و پنجم.
- Besson, S. (2008). Gender Discrimination under EU and ECHR Law: Never Shall the Twain Meet? *Human Rights Law Review*, 8(2), p. 647-682.
- Black, H. (1984). *Sample, black's law dictionary*. United States of America.
- Hayek, F.A. (1979). *The Mirage of Justice*. London: Cambridg University Press.

- Kellough, J.E. (2006). *Understanding Affirmative Action*. Washington D.C.: Georgetown University Press.
- Patrick W.G. (2004). *Affirmative Action: Equality or Reverse Discrimination*, A Senior thesis submitted in partial fulfillment of the requirements for graduation the Honors Progr, Liberty University. New York: Spring.
- Rawls, J. (1971). *A Theory of Justice*. Oxford: Oxford University Press.
- Sher, G. (1975). Justifying Reserve Discrimination in Employment. *Philosophy and Public Affairs*, 4(2), p. 159-170.
- Tremmel, J.C. (2006). *Handbook of Intergenerational Justice*. Edward Elgo Publishing.
- Walzer, M. (1983). *Spheres of Justice: A Defence of Pluralism and Equality*. New York: Basic Book.
- Warnke, G. (1993). *Justice and Interpretation*. Cambridg: The MIT Press.

